



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۱۶

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶) وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ (۲۸) يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰)﴾

رسیدگی به اعمال همه انسان‌ها در قیامت

یکی از سؤال‌هایی که مربوط به مسائل قبل هست این است، کسانی که در برزخ هستند و از آنها به عنوان «فِیْلَهی عَنْهُمْ»^۱ یعنی فعلاً مورد سؤال قرار نمی‌گیرند، معنای آن این نیست که آنها تحت مراقبت نیستند یا به حساب آنها اصلاً رسیدگی نمی‌شود، چون حساب اساسی مهم در قیامت است و همه آنها در قیامت برابر اعمال خود محاسبه خواهند شد. بنابراین این طور نیست که اگر در برزخ برخی از افراد مورد محاسبه شدند و بعضی از آنها

۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۵، ص ۱۷۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا سُئِلَ فِي قَبْرِ مَنْ مَحْضُ الْإِيمَانِ مَحْضًا وَ الْكُفْرُ مَحْضًا وَ أَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فِیْلَهی عَنْهُمْ».

«فَيُلْهِى عَنْهُمْ» - به تعبیر مرحوم مفید^۱ و دیگران - فعلاً رها هستند، به اعمال آنها رسیدگی نمی‌شود، بلکه به اعمال همه در «حشرِ اکبر» رسیدگی خواهد شد که ﴿لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ﴾^۲ و در این ﴿لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ﴾، «لا» نفی جنس است، اصلاً ستمی در آن روز نیست.

حقیقی بودن تعبیر قرآن از حالت انسان با دیدن حوادث قیامت

مطلب دوم تعبیرات قرآن کریم است که دارد ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطِمِينَ﴾^۳ و مانند آنها، گرچه ممکن است به صورت تشبیه و امثال آن باشد؛ ولی حادثه‌های هولناک و دردناک، گاهی سکنه مغزی می‌آورد، گاهی سکنه قلبی می‌آورد، گاهی رَعشه می‌آورد، گاهی زبان بند می‌آید و گاهی هم فشار خون می‌آورد؛ این طور نیست که همه اینها به صورت تشبیه باشد، بلکه بسیاری از اینها حقیقت خارجی است؛ اگر تعبیر «كَأَنَّ» باشد، حمل بر تشبیه می‌شود؛ اما وقتی تعبیر این است: ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ﴾ و مانند آن، این بر حقیقت حمل می‌شود.

اثبات توحید، نبوت و معاد با برهان و تجربه‌های خارجی مؤید آن

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی برهان را اقامه فرمود، این تجربه خارجی مؤید آن برهان است؛ با برهان ثابت شد که کلّ نظام را خدا آفرید، کلّ نظام را خدا اداره می‌کند، برای هدایت و پرورش جامعه بشری انبیا را می‌فرستد، اعمال همه اینها را ضبط می‌کند در «یوم المعاد» بررسی می‌کند و مانند آن. کسانی که در مسیر دعوا و دعوت انبیا قرار گرفتند، از سعادت برخوردارند و کسانی که در برابر اینها انکار کردند و به فساد پرداختند، هم در دنیا گرفتار می‌شوند و هم در آخرت؛ اینها خطوط کلی است که وحی از آنها خبر داد.

۱. المسائل السروية، ص ۶۳.

۲. سوره غافر، آیه ۱۷.

۳. سوره غافر، آیه ۱۸.

بعد در ادامه برهان، جریان انبیای گذشته را به صورت اجمال ذکر کرده است؛ در آیه ۲۱ سوره «غافر» فرمود:

﴿وَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ﴾ و بعد از آن اصل کلی جریان وجود مبارك موسای کلیم را ذکر

فرمود؛ در جریان موسای کلیم دعوت و دعوی آن حضرت را ذکر کرد؛ دعوی آن حضرت؛ یعنی ادعای آن

حضرت که رسالت بود و دعوت آن حضرت هم به توحید و معاد بود. آل فرعون هم با دعوی او و هم با دعوت او

مبارزه کردند؛ درباره دعوی او گفتند: آنچه تو آوردی شعبده و سحر است و تو - معاذ الله - ساحر و کذاب

هستی، پس دعوی تو یعنی ادعای تو که پیامبر هستی - معاذ الله - باطل است. دعوت تو هم که توحید و معاد

باشد هم باطل است، برای اینکه الهی غیر از فرعون و مانند آن نیست.

استهزا بودن تعبیر فرعون به ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾

بعد فرعون دست به تهدید زد و گفت مرا رها کنید تا من به تنهایی کار او را برسم. او به عنوان استهزا گفت: ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾.

چون - معاذ الله - منکر پروردگار بود، گفت که - معاذ الله - خدایی نیست! اگر موسای کلیم به ربی

معتقد است، از رب خود کمک بگیرد، ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾. گاهی این تعبیرات که مثلاً می بینید آدم گاهی می گوید

«عمر شریف فرعون!» این از باب «تَهَكُّم» است و «تَهَكُّم» با «هاء» هوّز، یعنی از باب استهزا است؛ مثل اینکه

خدا در قرآن کریم نسبت به عده‌ای دارد که ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؛^۱ اینها را به جهنم بشارت دهید، چون یکی از

دو وجهی که در ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ هست، این است که «تَهَكُّم» و استهزا است و وجه دیگر آن این است که

هر خبری که در «بَشَرَه» اثر بگذارد - چه تلخ و چه شیرین - آن بشارت است؛ به هر تقدیر فرعون گفت مرا تنها

بگذارید تا من به قتل موسای کلیم (سلام الله علیه) مبادرت کنم. شبیه این آیه در سوره مبارکه «قلم» است که

خداوند فرمود: ﴿فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ﴾^۱ شما کنار بروید و من خودم به تنهایی این کار را حل می‌کنم!

احتمال دوم از تعبیر فرعون به ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾ از دیدگاه شیخ طوسی (ره)

احتمال دیگری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان فرمود و دیگران هم پذیرفتند، این است که در دستگاه فرعون و

قوم فرعون کسانی بودند که به موسای کلیم (سلام الله علیه) ایمان آوردند و با کشتن او موافق نبودند؛ لذا می‌گفتند

موسی (سلام الله علیه) را به قتل نرسانید که همین ﴿أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾^۲ از همین قبیل

است^۳ و ﴿قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ نیز از همین قبیل است! پس ﴿وَقَالَ

فِرْعَوْنُ ذَرُونِي﴾ این دو معنا را تحمل می‌کند.

پرسش: احتمال اول چیست؟

پاسخ: احتمال اول، نظیر همان آیه سوره مبارکه «قلم» است که خدا فرمود: ﴿فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ﴾؛ شما دخالت

نکنید! من خودم مشکل را حل می‌کنم. احتمال دوم این است که در دستگاه فرعون کسانی بودند که شفاعت

می‌کردند که به قتل موسی اقدام نکنید که می‌گفتند: ﴿أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾ از این قبیل بود

و همین آیه ۲۸ به بعدی که دارد: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾

از همین قبیل است.

۱. سوره قلم، آیه ۴۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۱۱.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۷۱؛ «حکى الله تعالى عن فرعون انه قال لقومه «ذروني» و معناه اتركوني اقتل موسى و ذلك يدل على أن في خاصة فرعون كان قوم يمنعونه من قتل موسى و من معه و يخوفونه ان يدعوه ربه فيهلك، فلذلك قال ذروني اقتله و ليدع ربه، كما تقولون و قال قوم: ذلك حين قالوا له هو ساحر فان قتلته قويت الشبهة بكانه بل ﴿أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾، ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾ في دفع القتل عنه، فانه لا يخشى من دعائه شيء و هذا عن فرعون و تردد جرأة على الله و إيهام لقومه بأن ما يدعوه موسى لا حقيقة له.»

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾؛ یعنی - معاذ الله - اگر هم باشد، خدای اوست و خدای عالم و

خدای ما نیست. وجود مبارك موسای کلیم وقتی که از خدا نام می‌برد می‌فرماید: ﴿رَبِّيَّ وَ رَبِّكُمْ﴾ و مؤمن آل

فرعون هم وقتی از خدا نام می‌برد و می‌گوید: ﴿رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛ او «رب العالمین» است

و دیگر تنها رب موسای کلیم نیست؛ ولی کسی که خود را رب می‌داند و می‌گوید: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۱ این به

ربوبیت ذات اقدس الهی ایمان نخواهد آورد.

مقصود از دین مورد ادعای فرعون و خوف از تبدیل آن توسط موسی (سلام الله علیه)

﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾، دین آنها دو قسم است: يك قسم این بود که فرعون برابر ﴿أَنَا رَبُّكُمْ

الْأَعْلَى﴾ رب است، فرعون برابر ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ﴾^۲ رب است و داعیه فرعون هم همان داعیه ربوبیت مطلق

خداست. ذات اقدس الهی با ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۳ بیان کرد که الهی غیر از «الله» نیست و با توحید ربوبیت هم ثابت

کرد که غیر از خدا کسی دیگر رب نیست و گاهی هم می‌فرماید حرفی می‌زنید که خدا نمی‌داند! این خدا نمی‌داند؛

یعنی نیست، زیرا «عدم الوجدان» که «لا يدلّ علی عدم الوجود»^۴ یعنی برای موجودهای محدود است؛ یعنی اگر

يك موجود محدودی چیزی را نیافت، دلیل نیست که آن شیء موجود نیست و معدوم است، زیرا اسرار عالم زیاد

است. اگر کسی خیلی کوشش و تلاش کرد - ولو از علوم تجربی - و به چیزی دست پیدا نکرد، نباید بگوید نیست!

چون اسرار عالم، جزئیات عالم و ذرات عالم فراوان است؛ لذا «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود»؛ ولی اگر

متکلم محیط «بِكُلِّ شَيْءٍ» بود و علم او هم نامتناهی بود، او اگر گفت من نمی‌یابم یا نمی‌دانم؛ یعنی نیست! تعبیر قرآن

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. سوره قصص، آیه ۳۸.

۳. سوره صافات، آیه ۳۵؛ سوره محمد، آیه ۱۹.

۴. مفاتیح الأصول، ص ۶۵؛ «اشتبه بین العقلاء أنّ عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود».

کریم در قضایای «موجب» این است که ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ ﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲ ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ

مُحِيطٌ﴾^۳ که اینها قضایای «موجب کلیه» هستند. گاهی تعبیر قرآن کریم به نحو قضیه «سالبه» است، می‌فرماید: ﴿أَ

تُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ﴾^۴ حرفی می‌زنید که خداوند نمی‌داند و چیزهایی را گزارش می‌دهید که خدا

نمی‌داند؛ یعنی نیست! ﴿أَ تُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾؛ یعنی نیست! زیرا اگر یک حقیقت نامتناهی مثل خدا که علم او

نامتناهی است و بفرماید من نمی‌دانم؛ یعنی نیست! نه اینکه - معاذ الله - هست و من نمی‌دانم! فرعون هم چنین حرفی

را زد، گفت شما چیزهایی را می‌گویید که ما نمی‌دانیم؛ یعنی نیست! این تعبیر دیگری از ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ است و

تعبیر دیگری از ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ است؛ گفت حرفی می‌زنید که من نمی‌دانم؛ یعنی نیست! زیرا اگر بود

من می‌دانستم! یک چنین آدمی هم متکبر می‌شود که نه معاد را قبول دارد و نه مبدأ را قبول دارد، بلکه گرفتار یک

کبریاطلبی است. وجود مبارک موسای کلیم در پاسخ او گفت: خدا ربّ من هم است و ربّ شما هم است. فرعون

گفته بود که ﴿ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾، لکن در ابتدا گفته بود که ﴿اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾؛ کسانی که

ایمان آوردند با او هستند؛ امّا برخی از افراد ایمان به او آورده بودند، ولی با او نبودند؛ مثل همین مؤمن آل فرعون که

از ترس در تقیّه بود و اینکه دیگر جزء همراهان او باشد، کمک او باشد و عملاً جزء پیروان او باشد نبود، برای

اینکه شناخته می‌شد! اینها جزء کسانی بودند که ﴿آمَنُوا﴾ به موسای کلیم؛ بنابراین اینها مشمول قتل نبودند؛ امّا

آنهايي که مشمول قتل بودند این بود که ﴿قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾؛ با او هستند و گروهی را تشکیل

دادند، نه صرف «آمَنُوا به»، ولو در حالت تقیّه باشند؛ بعد از آن مقطع نوبت به تهدید قتل خود موسای کلیم رسید

که ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾ و دیگر نگفت «وَلْيَدْعُ رَبَّنَا» یا «رَبُّهُ وَرَبَّنَا» و مانند اینها. گفت

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲. سوره مجادله، آیه ۶.

۳. سوره نساء، آیه ۱۲۶.

۴. سوره یونس، آیه ۱۸.

من می‌ترسم که دین شما را عوض کنند! دینی که در مصر حاکم بود، دو قسم بود: یک قسم همان بُت‌پرستی بود که خود فرعون گرفتار آن بود که می‌گفتند: ﴿يَذَرِكْ وَ آلِهَتِكَ﴾^۱ و دین دیگر هم دینِ قانونی بود؛ یعنی قانون مملکت، ادارهٔ مملکت، حلال و حرام مملکت، امر و نهی مملکت، صحت و فساد مملکت و همهٔ شئون و قوانین را من باید اداره کنم! نمی‌گفت که بیا بید مرا بپرستید! می‌گفت قانونی که من می‌گویم، آن باید اجرا شود! بیش از این که نمی‌گفت، نمی‌گفت که به من سجده کنید! می‌گفت من باید کشور را اداره کنم؛ با نظر، رأی و فکر خودم! اینکه گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾، به هر دو نظر دارد؛ یعنی هم دین عبادی و هم دین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که قانون مملکت، برابر اندیشه فرعون باید باشد؛ حدود و قصاص و دیات مملکت، باید برابر اندیشه فرعون باشد؛ حلال و حرام و امور مالی مملکت، باید برابر اندیشه فرعون باشد؛ این دین رسمی سیاسی مملکت بود و دین عبادی آنها هم که همه‌شان بُت‌پرست بودند و خود فرعون هم بُت‌پرست بود. گفت موسای کلیم اینها را می‌خواهد از شما بگیرد! ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾ که این امر جامع است و آنچه در بحث‌های دیگر به طور تفصیل آمده است، شرح همین است که گفت: ﴿يَذَرِكْ وَ آلِهَتِكَ﴾؛ یعنی تو را که منشأ دین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم هستی و آله و بُت‌های تو را که بخش عبادی یک کشور را تعیین می‌کند، بساط همه اینها را موسی برمی‌چیند ﴿يَذَرِكْ وَ آلِهَتِكَ﴾! آن تفصیل با این اجمالی که گفت: ﴿يُبَدِّلُ دِينَكُمْ﴾ همراه است؛ تبدیل دین در آن دو بخشی است که بعدها به صورت ﴿يَذَرِكْ وَ آلِهَتِكَ﴾ ظهور کرده است. ﴿أَوْ أَنْ يُظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادُ﴾ یا اگر نتوانست تبدیل کند، بالاخره اختلاف و دودستگی و تفرقه و زد و خورد داخلی ایجاد می‌کند و هر دو برای ما ضرر دارد؛ این حرف فرعون و درباریان فرعون بود.

پناهنده شدن موسی (سلام الله علیه) از تهدید فرعون به قلعه محکم توحید

وجود مبارک موسای کلیم گفت: ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾؛ در برابر تهدید شما من به کسی پناه بردم که تنها ربّ من نیست تا شما بگویید که ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾، بلکه هم ربّ من است و هم ربّ شماست! ﴿إِنِّي عُذْتُ﴾؛ پناهنده شدم به ﴿بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾. این «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»؛ یعنی وارد «حصن» و قلعه شوید، این دژ خوبی است و من هم دژبان شما هستم! پس اگر کسی موحد بود، وارد این «حصن» می‌شود! ﴿إِنِّي عُذْتُ﴾؛ یعنی پناهنده شدم و اینکه می‌گویند داخل پناهگاه بروید، همین است! توحید پناهگاه خوبی است! در کنار «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»، آن «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»^۱ هم آمده است؛ منتها اینها دو قلعه نیست، دو دژ نیست، بلکه یکی ورودی دیگری است که هر دو را ذات اقدس الهی حفظ می‌کند! حالا یا با واسطه یا «مع الواسطه» هر دو در ورودی و خروجی مراحل یک مقطع است که حافظ اینها «الله» است. این جا که گفت پناه می‌برم و پناهنده می‌شوم به پناهگاهی، آن «الله» است؛ آن پناهگاه که «الله» است هم ربّ من است و هم ربّ شماست! دیگر نگویید ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾، بلکه بگویید: «و لیدع ربنا» یا «و لیدع رب العالمین».

﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ﴾؛ نه تنها از تو، بلکه از هر متکبری به او پناهنده می‌شوم که به روز قیامت ایمان ندارند. بعضی‌ها هستند که مسئله معاد، برای آنها حلّ نشد؛ امّا نه بیراهه می‌روند، نه راه کسی را می‌بندند، زندگی بی‌دردسری دارند و یک حیات حیوانی را می‌گذرانند؛ امّا برخی‌ها متکبرانند، چون می‌گویند حساب و کتابی بعد از مرگ نیست، از هیچ طغیانی صرف نظر نمی‌کنند؛ گفت از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد! بارها قرآن کریم اشاره کرد که مهم‌ترین عامل نراحت و تزکیه انسان همان اعتقاد به معاد است.

پرسش: فرعون خود را هم «اله» و هم خود را «رب» می‌دانست.

۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. الأمالی (للصدوق)، ص ۲۳۵.

پاسخ: بله، هم می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾^۱ و هم می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾؛ اما حالا از نظر عبادت خودش بُت پرست بود؛ لذا قوم او و درباریان به او گفتند که اگر جلوی موسای کلیم را نگیری ﴿يَذَرُكَ وَآلِهَتَكَ﴾؛ بساط خدایان تو را! اینها که از اشرافیت برخوردار بودند، چند تا «آله» داشتند؛ در جاهلیت هم همین‌طور بود. در جاهلیت یک عده که متوسط و ضعیف بودند بُتِ عمومی داشتند که در کعبه آویزان بود و آنها که جزء اشراف بودند؛ مثل دودمان ابوسفیان و مانند اینها، اینها گذشته از آن بُت‌های عمومی که در کعبه آویزان بود، در خانه‌های خود هم بُت‌های خصوصی داشتند و وقتی که می‌خواستند به جنگ بروند، گذشته از اینکه کنار کعبه می‌رفتند و از بُت‌ها کمک می‌گرفتند، از همان بُت‌های اختصاصی منزل خود هم استمداد می‌کردند؛ اینها در درون خانه خود هم بُت‌های خصوصی داشتند؛ لذا جمع گفتن «آله» برای فرعون، این تعجب‌آور نیست ﴿يَذَرُكَ وَآلِهَتَكَ﴾؛ یعنی موسای کلیم (سلام الله علیه) بساط همه این بت‌ها را برمی‌چیند.

نصیحت پیرو موسای کلیم به فرعون در به قتل نرساندن او

این گفتگو بین وجود مبارک موسای کلیم و فرعون بود، ولو به صورت مناظره و حضوری نبود! برخی از پیروان موسای کلیم هم نصیحت کردند؛ منتها در قالب تقیّه بود. ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ﴾ که این رجل ﴿مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾ بود؛ ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾ که مؤمن بود، ﴿يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾، این شخص که در حال تقیّه بود، گفت چرا موسای کلیم را می‌خواهید بکشید؟ اگر - معاذ الله - دروغ گفت که دروغ او دامن گیر او می‌شود.

حرمت دروغ از قوانین بین‌المللی همه ادیان و آبروری از آثار آن

اینکه دروغ دامن‌گیر می‌شود، یک امر بین‌المللی اسلام است؛ اینها جزء منهاج و شریعت نیست، اینها جزء اسلام است. در منهاج و شریعت می‌فرماید: ﴿جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^۱؛ مثل این است که انسان در اسلام چند رکعت نماز بخواند؟ چند روز روزه بگیرد؟ چگونه حج به جا بیاورد؟ چگونه عمره به جا بیاورد؟ که اینها جزء شریعت و منهاج است؛ اما اصل عبادت و خطوط کلی عبادت‌های فقهی و خطوط کلی اخلاق، اینها جزء اسلام است نه جزء منهاج و شریعت، در همه شرایع اینها هست؛ وجوب عدل، حرمت ظلم، وجوب حق، حرمت باطل، وجوب خیر، حرمت شر، وجوب حسن، حرمت قبیح، وجوب صدق و حرمت کذب، اینها جزء اسلام است و این‌چنین نیست که در شریعتی باشد و در شریعتی نباشد، پس داخل ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ نیست، بلکه داخل دین است که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾. کذب آبروبر است! آبروی نظام را می‌برد، آبروی یک جامعه می‌برد، آبروی گروهی را می‌برد، آبروی شخصی را می‌برد و اصلاً با کذب نمی‌شود از کسی حمایت کرد، با کذب نمی‌شود خود را معرفی کرد، با کذب نمی‌شود مرام خود را ذکر کرد، چرا با کذب نمی‌شود؟ حالا گذشته از آن تحلیل‌های عقلی، آیات و روایت‌های فراوانی دارد که «کِذِبْ لَا يُفْلَح»^۲ یا «كَاذِبٌ لَا يُفْلَح»^۳، کذب بالاخره آبروبر است! ما اگر بخواهیم از خودمان، از زیدمان و جناحمان حمایت کنیم، با دروغ زودتر آبروی آدم ریخته می‌شود، چرا؟ برای اینکه اگر حادثه‌ای واقع شد به نام «الف» که آدم این را به دروغ انکار کند و بگوید که واقع نشده است، این «الف» که وقتی واقع شد، می‌افتد در خط تولید! مگر می‌شود چیزی در عالم موجود باشد و معطل بماند؟! «عطله» که در عالم نیست! این «الف» موجود شد، این حرف را این آقا زد، این کار را این آقا انجام داد و

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره یونس، آیه ۶۹؛ سوره نحل، آیه ۱۱۶؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَقْرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ﴾.

۳. رک: تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۸۸؛ «سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ يَقُولُ: لَا يُفْلِحُ كَذَّابٌ أَبَدًا وَلَا يَأْتِي بِخَيْرٍ».

این حرف را این آقا نوشت! اگر این کار را کرد یا نوشت یا گفت، این شده موجود، این اصل اول و اصل دوم هم اینکه هیچ معطلی در عالم نیست که موجودی در جهان خارج تافته جدابافته باشد و با هیچ چیز رابطه نداشته باشد! این محال است! علتی دارد، معلولی دارد، لازمی دارد، ملزومی دارد، ملازم و مقارنی دارد، این یک مجموعه و قافله است، چون یک چنین چیزی به نام «الف» وقتی موجود شد، می افتد در خط تولید، وقتی افتاد در خط تولید یک جا خودش را نشان می دهد. هیچ ممکن نیست کسی با دروغ بتواند آبروی خودش یا جناح خودش را حفظ کند.

رسوایی بنی امیه و بنی مروان ثمره دروغ بودن ادعای آنان

پرسش: قاتلین امیرالمومنین چطور توانستند کارهای خودشان را پیش ببرند؟

پاسخ: هیچ پیش نبردند، بلکه رسوا شدند! اموی این طور بود! مروانی این طور بود! همه اینها چنین بودند؛ اما وجود مبارک زینب کبری (سلام الله علیها) فرمود قسم به خدا ما زنده ایم^۱ و بود! شما در این جنگ جهانی اول و دوم که بارها به عرضتان رسید حداقل هفتاد میلیون در جنگ جهانی اول و دوم کشته شدند و خیلی از دانشمندان رقم کشته شده های اینها را نمی دانند که چند میلیون کشته شدند! اما ۷۲ ذات مقدس در ۱۴۰۰ سال قبل رحلت کردند میلیون ها نفر امسال پیاده و غیر پیاده در اربعین حضور داشتند، آن هم با همه مخالفت هایی که شده بود؛ یک چیز «بین الرشد»ی است! همه آنها به دیار عدم رفتند! بالاخره کافر هم می خواهد با آبرو زندگی کند، ولو کافر! اگر کسی بخواهد «مسلوب الحیثیه» نشود، دروغ نگوید! تا آن دیگری تکذیب کند و این یکی بگوید آره! و آن یکی بگوید نه! اگر کاری را انجام دادیم و حرفی را زدیم، الا و لابد در خط تولید می افتد و وقتی هم که در خط

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف (فهری)، ص ۱۸۵؛ «فَوَاللَّهِ لَا تَمُوتُ دُرَّتَا وَلَا تُمِيتُ وَحْنَنَا وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا...».

تولید افتاد، یک جا خودش را نشان می‌دهد، آن وقت انسان «مسلوب الحیثیه» می‌شود. این است که فرمودند: «انَّ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُ»؛ دروغ به ثمر نمی‌رسد!

تعلیل پیرو موسای کلیم به آبروبری دروغ برای هر دو طرف

این جا هم این مؤمن آل فرعون فرمود که اگر دروغ گفت خودش رسوا می‌شود، ﴿فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ﴾؛ اگر راست گفت شما چه می‌گویید؟! قصه انبیا را این می‌دانست، قصه وجود مبارک نوح را می‌دانست، قصه ابراهیم را می‌دانست، قصه انبیای ابراهیمی را می‌دانست تا برسد به وجود مبارک موسای کلیم؛ این شخص، چون مؤمن بود و از قصص انبیا خبر داشت، گفت جریان نوح حق است، جریان ابراهیم حق است، جریان انبیای بعد از ابراهیم حق است، جریان یعقوب حق است، جریان اسحاق حق است، جریان یوسف حق است، چون آثار آنها به شما می‌رسد و این طور نیست که اخبار انبیا به اینها نرسیده باشد، همین مؤمن آل فرعون می‌گوید اگر بیراهه رفتید و او درست گفته باشد، اخبار انبیای قبلی درباره شما هم جاری می‌شود.

از باب تراحم بودن استثنای دروغ مصلحتی از حرمت آن

پرسش: دروغ مصلحتی بر اساس قانون، تخصص است یا تخصیص است؟

پاسخ: آن تراحم است، چون می‌دانید دروغ مثل عدل و ظلم نیست. ظلم تخصیص‌پذیر نیست، حرمت ظلم مطلق است، هر جا که عنوان ظلم صادق باشد، حرمت هم هست؛ عدل هم تخصیص‌پذیر نیست، برای اینکه آنها علت تامه فساد هستند؛ اما مسئله صدق علت نیست، بلکه مقتضی است؛ کذب علت نیست، بلکه مقتضی است و چون مقتضی است، در بخش تراحم می‌افتد، هیچ ارتباطی بین تعارض و تراحم نیست؛ تعارض برای نشئه اثبات و ادله و تعارض ادله است و تراحم برای ملاکات است. در این دروغ مصلحت‌آمیز، یک وقت خون مردم، مال مردم و عرض مردم در خطر است؛ مثلاً اگر راست بگوید که زراره از این راه گذشت، او را می‌کشند که در این حال

شخص دروغ گفت، دروغ مصلحت آمیز! دروغ اقتضای فساد در آن هست و نجات یک صحابی اقتضای برتر است، این مقتضی بر آن مقتضی مقدم است، اهم و مهم می شود، چون اهم و مهم می شود، آن ملاک خودش را از دست می دهد و وقتی ملاک خود را از دست داد، سخن از تخصیص و تخصص و تقیید و تقیید نیست، چون باب تعارض نیست، باب تراحم و ملاکات است که آن وقت ترجیح راجح بر مرجوح می شود. غرض این است که اگر کسی دروغ گفت که زیر پوشش مصلحت اهم نبود، چون این در خط تولید می افتد، یک وقت رسوا می شود! حرف این شخص هم این بود که این دروغ جزء شریعت و شرعه و منهاج نیست که مخصوص یک پیغمبر باشد ﴿لَكُلٌّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾، بلکه جزء ارکان دین است ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾، ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۱ همه انبیا حرمت کذب را آوردند.

پرسش: شما قبلاً در بعضی از فرمایشاتان فرمودید که هر طاعتی به توحید بر می گردد و هر معصیتی به شرک و تمام گناهان این طوری است؛ ولی خداوند فقط اعلان جنگ رسمی را فقط به کذب داده .

پاسخ: نه، تنها آن نیست، ﴿الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۲ همین است.

پرسش: سرش چیست که دیروز فرمودید مادر تمام فتنه ها دروغ است چون هر جنایتی که در ذیل آن مثل

پاسخ: چیزهای اخلاقی بله؛ اما منشأ دروغ چیست؟ انکار معاد است.

پرسش: هر جنایتی زیر پوشش دروغ انجام می شود؟

پاسخ: می شود!

پرسش: صداقت مایه همه خوبی ها است و دروغ مایه همه بدی ها؟

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۳. سوره مائده، آیه ۳۳.

پاسخ: بله، اما این مایه بودن و مبدأ بودن نسبی است، نه نفسی! خود دروغ از چه چیزی نشأت می‌گیرد؟ از انکار مبدأ و معاد و از انکار قیامت؛ درست است که «أُمُّ الْفَسَادِ» است شراب و مستی را گفتند «أُمُّ الْفَسَادِ» است کذب را گفتند «أُمُّ الْفَسَادِ» است؛ این اُمومت و «أُمُّ» بودن این‌ها نسبی است، وگرنه «أُمُّ» فجایع همان معصیت کبرا است که شرک به ذات اقدس الهی است.

تبیین سخن مؤمن آل فرعون در تبرئه موسی (سلام الله علیه)

فرمود این شخص که از آل فرعون بود و به موسای کلیم (سلام الله علیه) مؤمن بود و ایمان خود را کتمان می‌کرد، او چنین حرفی را زده است: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾، چون ایمان مهم بود آن را قبلاً ذکر کرد، وگرنه «وَقَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» که مؤمن بود و ایمان خود را کتمان می‌کرد، این حرف را زد: ﴿أَتَقْتُلُونَ﴾؛ یعنی «تریدون ان تقتلوا» ﴿رَجُلًا﴾ که می‌گوید: ﴿أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ و هر ارباب دروغینی را نفی می‌کند. پس دعوت او به توحید است که حق است و دعوای او که مدعی رسالت است حق است، چون ﴿جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾، پس دعوا و دعوتی حق دارد؛ دعوت او به توحید است که حق است و دعوای او، یعنی ادعای او نبوت است که حق است، چون با بینات آمده است که عصا هست، «ید بیضاء» و معجزات دیگر هست. ﴿أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛ اینها که ربّ را قبول داشتند از نظر اینکه بُت‌ها را می‌پرستیدند تا مقرب «الی الرب» باشند، این‌طور نیست که بت‌ها را مستقل بدانند؛ یعنی «رب العالمین» بدانند، گرچه شفاعت را و تأثیرگذاری جزئی را به نحو استقلال به بت‌ها اسناد می‌دادند و بت‌ها را به عنوان اینکه شفاعت مستقل دارند می‌پرستیدند؛ ولی بالاخره آنکه «رب الارباب» است، خدای سبحان است و این بت‌ها را می‌پرستیدند ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ

زُلْفَى ﴿١﴾ ﴿وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲ اگر - معاذ الله - دروغ گفت، ﴿فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ﴾ دروغ دامن گیر او

می شود.

تهدید مؤمن آل فرعون به عواقب صادق بودن ادعای موسی (سلام الله علیه)

مطلب مهم دیگر این است که عمل وقتی به خط تولید افتاد، این طور نیست که ارتباط خود را از عامل قطع کند؛

الّا و لابدّ به عامل وابسته است، چون ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۳ و این عمل هم رها نیست که به هر کسی

بچسبد خودش می افتد در خط تولید که لوازمی دارد؛ امّا زمام او به آن عامل وابسته است. همه لوازم و تالی

فاسدها را بر سر عامل خود خراب می کند، پس ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾، این عمل زنده است، می افتد در

خط تولید و یک وقت خودش را نشان می دهد. بنابراین همه این فجایع دامن گیر فاعل می شود. ﴿وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا

فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا﴾؛ اگر همه تهدیدهای موسای کلیم (سلام الله علیه) دامن گیر شما نشود، لا اقل بعضی از

اینها که دامن گیر شما می شود ﴿وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ﴾. این «وَعَدَ» که باب ثلاثی مجرد است،

هم درباره وعد است هم درباره وعید، یعنی تهدید، این ﴿يَعِدْكُمْ﴾؛ یعنی «یوعدکم»؛ یعنی شما را تهدید می کند؛ امّا

شما یک مشکل جدی دارید؛ هم اهل اسراف هستید و هم کذاب هستید؛ هم از دعوت فاصله گرفتید و هم از ادعا

فاصله گرفتید و هم مرتب دروغ می گوئید، برای اینکه آنکه «اله» نیست، آن را «اله» کردید؛ آنکه ربّ نیست، ربّ

کردید؛ آنکه اثر ندارد، منشأ اثر دانستید، پس می شوید کذاب که کذاب هم به دو معناست: یا پُر دروغ است یا یک

دروغ مهم است؛ یک وقت کسی خبر مهمی را جعل می کند، ولو یک بار گفته و قبلاً هم دروغ نمی گفت این

می شود «افاک»، این می شود کذاب و مانند آن. یک وقت است که در بحث های قبل هم داشتیم که این کذاب یا

۱. سوره مائده، آیه ۱.

۲. سوره مائده، آیه ۱.

۳. سوره نجم، آیه ۳۹.

حرفه یا صیغه مبالغه است که از کثرت کذب به کسی می‌گویند کذاب یا یک وقت است که در اثر مهم بودن آن دروغ و حادثه جعلی به او می‌گویند آفاک یا به او کذاب می‌گویند. فرمود شما هم مسرف هستید و هم از حق معرفتی و مانند آن تجاوز کردید و هم کذاب هستید.

موعظه مؤمن آل فرعون به روز سلب قدرت از قدرتمندان

بعد مؤمن آل فرعون می‌گوید: ﴿يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا﴾، این موعظه آل فرعون است! امروز این قدرت‌های مصر در اختیار شماست! حرف خود فرعون هم این بود که ﴿لَيْسَ لِي مَلِكٌ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾^۱، این مؤمن آل فرعون هم می‌گوید امروز قدرت دست شماست، بعد چه خواهید کرد؟ انسان که با مُردن نمی‌پوسد مشکل اساسی شما این است که شما مرگ را نمی‌دانید چیست؟ مرگ چاله نیست، چاه نیست، گودال نیست، همان بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) است که فرمود «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»^۲؛ مرگ گودال نیست، چاه نیست، چاله نیست، بلکه مرگ معبر و پل است، انسان از این پل می‌گذرد و بالاخره تمام خبرها آن طرف آب است. فرمود شما چون به معاد معتقد نیستید و الاّ امکانات فراوانی در عالم دارید! ﴿يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ﴾؛ امروز چشم‌گیر هستید، به چشم می‌آید و درخشان هستید؛ اما اگر من شما را همراهی کنم و دست از دین خود بردارم: ﴿فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا﴾؛ ما گروهی هستیم که به موسای کلیم ایمان آوردیم. آن وقت آل فرعون گفت: ﴿مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾.

۱. سوره زخرف، آیه ۵۱.

۲. معانی الأخبار، ص ۲۸۹.

شبهات تفکر اومانیستی فرعون با فراعنه زمان

بنابراین قانون مملکت، اداره مملکت و شئون مملکت به دست ماست. امروز هم همین حرف‌ها را استکبار چه آمریکا چه غیر آمریکا می‌زنند؛ منتها حالا اصطلاح اومانیسم و اینها در قرآن کریم نبود، وگرنه اصل آن که بود! اینها به جای اینکه بفهمند انسان می‌تواند خلیفه خدا باشد، آمدند گفتند انسان جایگزین «الله» است؛ اگر خلیفه «الله» بود باید بفهمد که «مستخلف عنه» او کیست؟ دستور او چیست؟ امر و نهی او چیست؟ اطاعت کند تا «خلیفه الله» شود و همه کرامت‌ها از آن به بعد به اوست ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۱ هم برای اوست؛ ولی اگر جایگزین «الله» شود، نه اینکه «خلیفه الله» شود، به جای ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾، آیه ﴿إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۲ دامن گیر او می‌شود. همین قرآن کریم که فرمود ما بنی آدم را گرامی داشتیم، درباره عده‌ای فرمود: ﴿إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾، برای اینکه خیلی فرق است بین خلیفه خدا که حرف خدا را بفهمد و عمل کند و بین جایگزین خدا که - معاذ الله - «الله» را کنار بزند و خودش به جای او بنشیند. الان اومانیسم هم همین حرف را می‌زند! الان شما نگاه کنید، قوانینی که در سازمان ملل و امثال سازمان ملل هست، فقط و فقط بر اساس تفکر اومانیسمی است، برای اینکه مواد حقوقی را از مبانی می‌گیرند، مبانی حقوقی را از چه می‌گیرند؟ ﴿مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى﴾، تمام مبانی، چه استقلال، چه امنیت، چه امانت، چه آزادی، چه محیط زیست، چه عدم دخالت در شئون داخلی کشورها، چه کار آزاد و مانند آن، همه اینها که مبانی استخراج مواد حقوقی است، اینها به عدل تکیه می‌کند و عدل به اصطلاح کلید همه اینهاست. عدل هم که بارها ملاحظه فرمودید، معنای آن خیلی روشن است: «وضع کل شیء فی موضعه»؛^۳ هر چیزی را جای آن قرار دادن است. جای اشیا را فقط اشیا آفرین می‌داند، جای اشخاص را فقط

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۳. رک: نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷؛ «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا».

اشخاص آفرین می‌داند، اینها دارند عدل را تفسیر می‌کنند، جای اشیا را اینها می‌گیرند، برای اینها شراب و سرکه فرقی ندارد، برای اینها گوسفند و خوک فرقی ندارد، شما اشیا را آفریدید؟ نه! شما جای اشیا را می‌دانید؟ نه! پس چطور با نظر شما مبانی حقوق تعیین می‌شود؟ این همان تفکر اومانیسمی است؛ یعنی به جای اینکه جانشین خدا باشند و ببینند ذات اقدس الهی چه فرمود، جایگزین او هستند؛ فکر، فکرِ فرعون است و فرعون بیچاره هم غیر از این نمی‌گفت! می‌گفت: ﴿مَا أَرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى﴾، همین!

سقوط بشر از درجه انسانیت محصول تفکر اومانیستی

الان شما غرب را که نگاه می‌کنید، قوانین غربی غیر از اینکه محصول فکر دانشمندان بشری اینهاست، فکر دیگری است؟ این کاری که ذات اقدس الهی فرمود این کار در جهان بی‌سابقه بود: ﴿مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾^۱ به قوم لوط فرموده بود، اینها دارند می‌گویند قانونی است؟! شما این را چطور توجیح می‌کنید؟! چه بخواهند و چه نخواهند عالم الآن گرفتار اومانیسم است! این صریح قرآن است که فرمود قتل و آدم‌کشی و اینها بالاخره قبل از شما هم بود؛ اما این کار اصلاً قبل از شما نبود! خیلی‌ها تجربه کردند که «کلب» نر، با «کلب» نر در تمام مدت عمر جمع نشد، «کلاب» این کار را نکردند! خنازیر این کار را نکردند! این است که خدا می‌فرماید: ﴿مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ همین است! در حالی که اینها می‌خواهند بگویند که این کار حلال و طیب و طاهر است؛ این غیر از اومانیسم چیز دیگری نیست! همین حرف فرعون است! البته فرعون گمراه ضالّ مضلّ به این جایگاه نرسید که چنین حرفی را بزند؛ ولی بالاخره در حیوان‌شناسی، جانورشناسی و اینها کم نیست، از همه جانورشناسان سؤال کنید، آیا در تمام کره زمین کلب نر با کلب نر جمع می‌شود؟ خوک این کار را می‌کند؟ چنین نیست، این می‌شود وضع بشر!

۱. سوره اعراف، آیه ۸۰؛ سوره عنکبوت، آیه ۲۸.

پرسش: می‌گوید اگر موسی صادق باشد، بعضی از وعده‌های او مورد اجابت واقع می‌شود، چرا همه آنها به واقع اصابت نمی‌کند؟

پاسخ: برای اینکه حداقل است. اگر صادق باشد، برای پرهیز می‌گویند: اگر چه احتمال ضعیف است محتمل قوی و همچنین در این تهدیدها که اگر بعضی از اینها هم دامن‌گیر شما شود نمی‌توانید تحمل کنید.

پرسش: چرا ایشان استدلال بر حقانیت خود نمی‌کنند؟

پاسخ: آخر این در حال تقیه است! این چون استدلال کرده و فرمود که بیّنات آورد، معجزه آورد ﴿وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ و تعبیر هم کرد که خدای من و خدای شما! این «عصا» آورده «ید بیضاء» آورده است.

مشکلات جامعه و عدم استجابت دعاها محصول سقوط انسانیت

خدای سبحان به هم موسی و به همه افراد معتقد به موسای کلیم و به همه معتقدان به انبیا فرمود: دست به بغل بزنید، نه دست به جیب‌تان! ﴿اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ﴾^۱ ما دلمان می‌خواهد که تمام دارایی‌هایمان از جیب‌مان در بیاید؛ ولی اگر به جیب‌مان دست بزنیم هیچ تحریمی کارساز نیست. این همه نعمت‌ها در این مملکت هست! خدا هست! پیغمبر هست! ماها مبتلا به این هستیم که اسلامی حرف می‌زنیم و قارونی فکر می‌کنیم. ما مدام دستان به جیب است، او گفت کمی به جیب، به عقل و به قلب خود دست بزنید و ببینید که آن‌جا چه خبر است؟ آن‌جا اگر از ما بخواهید ما باران رحمت را می‌فرستیم، چرا این همه ناله‌ها می‌کنیم و باران نمی‌فرستد؟ این دعا‌های نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است^۲ و این روایتی که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) نقل کرد که فرمود گاهی ذات اقدس الهی به این ابرها دستور می‌دهد که ببر اینها را در این دریاها بریز! این‌جا لایق نیستند! چنین است! ﴿تَسْأَلُ الْمَاءَ

۱. سوره قصص، آیه ۳۲.

۲. صحیفه سجاده، دعای ۱۹: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ وَاشْرُقْنَا رَحْمَتَكَ بِغَيْثِكَ الْمُعْرِقِ مِنَ السَّحَابِ الْمُسَاقِ لِنَبَاتِ أَرْضِكَ الْمُؤْتِقِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ».

إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ^۱. روایات و این دعاهاى باران ملاحظه فرمایید که چه کسی اینها را می‌برد؟ چرا این‌جا که شهر و روستاست و جای کشاورزی است و لازم است، نمى‌بارد و در منطقه‌هاى دوردستی که خبری از کشاورزی نیست، در سنگلاخ‌ها مى‌بارد؟! فرمود ما دستور مى‌دهیم ببرد بالا، چون این‌جا لایق نیستند.

روایتی وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) دارد که در مسافرتی شتری بود خواستند آن شتر را «ذَبَح» کنند، کسی همراه ایشان بود، عرض کرد این‌جا که رسیدیم، این روستا، اگر این‌جا بالاخره این شتر را «ذَبَح» کنیم، اینها استفاده مى‌کنند. فرمود این‌جا جایش نیست! رفتند بیابان، فرمود حالا این‌جا «ذَبَح» کن! عرض کرد این‌جا بالاخره بیابان است! فرمود: این حیوانات بیابان بخورند بهتر از آنهاست! این حیوانات بیابان مى‌خورند، و بهتر از داعشی‌ها هستند! حتماً این روایت وجود مبارک امام صادق و جریان «ذَبَح» این شتر را نگاه کنید! اینها معدن کرامت هستند، اینها خلیفه خدا هستند، مى‌گویند این حیوان بخورد بهتر از این است! آدم اگر خواست شتری که در حال آسیب دیدن است، این را «ذَبَح» کند که هدر نرود، این را حیوانات بخورند بهتر است یا داعشی‌ها؟! پس مى‌شود که انسان این‌طور شود! این همه دعاها، این همه ناله‌ها که باران بیاید! ماه آخر هر فصلی تقریباً جزء فصل بعدی است اسفند را نباید توقع داشت باران بیاید؛ ولی خدا، خداست و هر چه بخواهد!

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایى^۲

هر وقت بخواهد باران مى‌دهد؛ ولی بالاخره ناله هم باید اثر کند! این ناله، این دعا، این استغاثه، این شب‌ها شب‌زنده‌داری و این بیداری، یک گوشه باید اثر کند! بیگانه بر ما حمله نکند و ما توقع هم نداشته باشیم که مدام دست به جیب کنیم، فرمود درست است که تو موسای کلیم هستی من بخواهم؛ ولی یک گوشه کار این است که تو

۱. سوره سجده، آیه ۲۷.

۲. دیوان حافظ، غزل ۴۹۳.

هم دست به «جیب» خود بزن ﴿اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ﴾، از آنجا مشکل حل می‌شود، نه جیب! از دعا حل می‌شود، از توسل حل می‌شود، از نیایش حل می‌شود، از طهارت و از صداقت حل می‌شود!

بنابراین اینها بیناتی بود که مؤمن آل فرعون آورد و برهان اقامه کرد، ﴿وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ * يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»